



## منتخب: مسئولیت مدنی قراردادی و قهری از حیث صلاحیت دادگاه

پدیدآورنده (ها) : نهرینی، فریدون

حقوق :: نشریه قضاوت :: فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷ - شماره ۵۰

صفحات : از ۴۸ تا ۵۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/827486>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۳/۱۱/۱۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- لزوم قابلیت پیش بینی ضرر در مسئولیت قراردادی
- ازدواج مختلط اتباع ایران
- تبعیت مسئولیت قراردادی از اراده طرفین در قانون مدنی ایران
- ارزیابی خسارات ناشی از نقض قرارداد و ماهیت مسئولیت قراردادی
- آثار انتخاب نظریه وحدت یا تعدد مسئولیت مدنی بر تشریفات دعاوی خسارت در حقوق ایران و فرانسه
- مطالعه تطبیقی مبانی نظری، اهداف و شیوه‌های جبران خسارت در مسئولیت مدنی در حقوق موضوعه ایران، فرانسه و انگلستان
- تحلیل وحدت بنیادی مسئولیت قراردادی و خارج از قرارداد
- مسائل و مشکلات تهیه و تنظیم قرارداد بیع بین المللی
- مسئولیت قراردادی یا خسارات ناشی از عدم انجام تعهد
- مطالعه تطبیقی مسوولیت مدنی ناشی از نقض حقوق مربوط به شخصیت در رسانه‌ها
- جایگاه عرف در حقوق بین الملل و حقوق اسلام
- حریم خصوصی در رسانه های همگانی

# مسئولیت مدنی قراردادی و قهری از حیث صلاحیت دادگاه

◀ فریدون نهرینی، وکیل پایه یک دادگستری

## مقدمه

در این مقاله اختلاف دو نوع مسئولیت مدنی قراردادی و قهری را از جهت دادگاه صالح مورد بررسی قرار می‌دهیم. می‌خواهیم ببینیم که آیا نوع مسئولیت مدنی حسب اینکه قراردادی یا غیرقراردادی باشد، بر صلاحیت دادگاه‌ها تأثیر گذاشته و فی الواقع تغییر دادگاه صالح را موجب خواهد شد یا خیر؟ تردیدی نیست که عمده بحث در محدوده صلاحیت محلی محاکم، جریان می‌یابد والا در مورد صلاحیت ذاتی، موضوع مصداق نخواهد یافت مگر در موارد خاصی که ممکن است حسب ساختار قانونی و نوع مسئولیت، موجب تغییر گردد که این امر را در جای خود بررسی خواهیم کرد.

## مبحث اول: تفاوت از حیث اوصاف حقوقی و کیفری

شاید در بادی امر، تفکیک دادگاه‌های صالح به منظور رسیدگی به خسارات ناشی از هر یک از دو مسئولیت قراردادی و قانونی، عجیب به نظر برسد و اشکال شود که چرا باید این دو نوع مسئولیت را از حیث مرجع رسیدگی و دادگاه صالح جدا کرد؟ ولی با کمی دقت می‌توان دریافت که به غیر از نصوص صریح قانونی که معمولاً حاکی از اراده مقنن است و جای هرگونه مناقشه و جدلی را می‌بندد، به نظر می‌رسد طبیعت این دو نوع مسئولیت و منشاء و منبع ایجاد آن، موجبات تغییر و تفاوت دادگاه‌های صالح به رسیدگی را فراهم می‌آورد؛ چه از حیث وصف کیفری یکی از آن دو چه از جهت ارادی بودن یکی و غیرارادی بودن دیگری.

## گفتار اول: صلاحیت دادگاه حقوقی

تفکیک دادگاه‌ها به حقوقی و کیفری، آخرین بار به

قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی ۱ و ۲ مصوب سال ۱۳۶۴ و قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور مصوب سال ۱۳۶۷ برمی‌گردد ولیکن با تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳، دادگاه‌هایی که به دعاوی عمومی و غیراختصاصی رسیدگی می‌کردند، تجمع شده و تحت عنوان دادگاه‌های عمومی به این گونه دعاوی رسیدگی کرده و صرفاً حسب نوع پرونده و دعاوی و شکایات مربوطه، امور کیفری از مدنی تفکیک می‌گردید بدون اینکه عنوان دادگاه به کیفری و حقوقی تغییر یابد.

قطع نظر از موارد فوق و همان‌طور که برخی نیز بدان اشاره کرده‌اند، در زمانی که دادگاه‌های حقوقی ۱ و ۲ به امور عمومی تحت صلاحیت خود رسیدگی می‌کردند، صلاحیت داشتند که بر هر نوع مسئولیت حقوقی و خسارات ناشی از آن نیز رسیدگی کنند؛ خواه منشاء ورود این خسارات، قراردادی باشد یا قهری و خواه خسارات وارده ناشی از ارتکاب یک جرم باشد یا اساساً وصف کیفری نداشته و یک مسئولیت مدنی قهری صرف تلقی گردد.

اگرچه اختصاصاً عنوانی به نام دادگاه‌های حقوقی وجود ندارد ولیکن مطابق ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸، «هر حوزه قضایی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد آن شعب به حقوقی و جزایی تقسیم می‌شوند. دادگاه‌های حقوقی صرفاً به امور حقوقی و دادگاه‌های جزایی به امور کیفری رسیدگی خواهند کرد...» تخصیص این شعب به حقوقی و جزایی از اختیارات رئیس قوه قضائیه است و به خلاف سایر قوانین قبلی که عنوان دادگاه (اعم از حقوقی یا کیفری) توسط قانون تعیین شده بود، در قانون جدیدالتصویب این امر بر عهده ریاست قوه قضائیه نهاده شد.

دو مطلب در اینجا به نظر می‌رسد: اول اینکه بگوئیم عنوان دادگاه عمومی تغییر نیافته بلکه در هر صورتی دادگاه عمومی است و تخصیص برخی از شعب به حقوقی و جزایی در صورت وجود تعدد شعبه، موجب تأسیس دو مرجع مختلف رسیدگی که دارای صلاحیت ذاتی جداگانه باشند، نیست بلکه این امر صرفاً از حیث تخصصی کردن برخی از شعب دادگاه‌ها در امور خاص است. نکته دیگر آنکه قائل به عنوان خاص دادگاه‌ها و تقسیم آن به دادگاه‌های حقوقی و جزایی بوده و صلاحیت این دو مرجع را نسبت به یکدیگر، صلاحیت ذاتی بدانیم. حسب ظاهر دو دلیل می‌تواند نظریه اخیر را تأیید کند: اولاً مقنن در صدر ماده ۴ قانون جدید اشاره می‌کند که در حوزه‌های قضایی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد، آن شعب به حقوقی و جزایی تقسیم می‌شوند و سپس اضافه می‌کند که «دادگاه‌های حقوقی» صرفاً و فقط به امور حقوقی و «دادگاه‌های جزایی» فقط به امور کیفری رسیدگی خواهند کرد. به غیر از جمله اول ماده ۴، الباقی عبارات صریحاً از تأسیس دو دادگاه با دو صلاحیت ذاتی و اختصاصی حکایت دارد. ثانیاً در پاراگراف دوم ماده ۴ بحث از تخصیص برخی از دادگاه‌های حقوقی و کیفری برای رسیدگی به دعاوی حقوقی یا جزایی خاص است. و تخصیص این شعب برای رسیدگی به اموری مانند امور خانوادگی و جرایم اطفال، با رعایت مصالح و مقتضیات از وظائف و اختیارات رئیس قوه قضائیه برشمرده شده که به نظر می‌رسد از این حیث، این پاراگراف ارتباطی به پاراگراف اول ندارد. به عبارت دیگر پس از تقسیم شعب دادگاه‌های عمومی به دادگاه‌های حقوقی و جزایی، رئیس قوه قضائیه برخی از دادگاه‌های حقوقی را برای رسیدگی به دعاوی حقوقی خاصی مانند امور خانوادگی و برخی از دادگاه‌های جزایی را برای رسیدگی به شکایات کیفری خاصی مانند

جرایم اطفال اختصاص می‌دهد. لیکن غمی عدم جرمه فوق، به نظر نگارنده نظریه اول را صحیح تر می‌داند. قائل به فقدان صلاحیت ذاتی بین دادگاه‌های حقوقی و کیفری شد؛ زیرا:

اولاً، حتی اگر دادگاه‌ها به دادگاه‌های حقوقی و جرمی نیز تقسیم شوند، این امر عنوان و ماهیت صمی است که عمومی بودن دادگاه باشد. تغییر سیم دادگاه در صلاحیت تماماً تمامی بین دادگاه‌ها و شعب آن بر مبنای در صلاحیت لاینجزای عمومی هستند.

ثانیاً، تقسیم شعب دادگاه‌های عمومی به حقوقی و جزایی صرفاً ناظر بر جزیی است که دادگاه عمومی در آن شعب متعدد باشد و از هر یک شعب یک دادگاه عمومی در حوزه قضایی داشته باشد. تقسیمی در این خصوص وجود نخواهد داشت. نتیجه سیم نیز تصور کرد که در پهنه یک کشور، یک دادگاه به سیم امور حقوقی و کیفری رسیدگی کرده و واحد صلاحیت باشد. وی در مورد شعب متعدد و تقسیم شعب به حقوقی و جرمی، تفکیک صلاحیت کرده و می‌داند که قائل به صلاحیت ذاتی گردیدیم.

ثالثاً، وجود صلاحیت ذاتی و تعیین مورد صلاحیت از اختیارات ویژه قانونگذار است و این امر قابلیت تفویض به هیچ مرجعی هم ندارد. رئیس قوه قضائیه یا رئیس محسن را ندارد. از همین رو اصل ۹۵ قانون اساسی می‌گوید: مرجع رسمی قضات و سادات دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آن منوط به حکم قانون است.

رابعاً، صلاحیت ذاتی بدین معنی است که رسیدگی به امور و دعاوی و جرایم خاصی، اختصاصاً و به حکم مقنن، در صلاحیت ویژه یک مرجع قضایی یا قانونی قرار داده شود. در چنین فرضی مکان رسیدگی این امور اختصاصی را برای مرجع دیگر قضایی و قانونی متصور و ميسور نخواهد بود و عتی معمولاً هیچ ضرورتی نمی‌تواند ایجاد کند که رسیدگی به موضوعی حسب ارجاع و نظر یک مقام مسئول همانند رئیس قوه قضائیه از رسیدگی مرجع صالحه خارج و به مرجع دیگری حانه گردد. قسمت اخیر ماده ۴ قانون جدید مقرر می‌دارد که:

«... در صورت ضرورت ممکن است به شعبه جزایی، پرونده حقوقی و یا به شعبه حقوقی، پرونده جزایی ارجاع شود.» همین امر حکایت از آن دارد که باید قائل به فقدان صلاحیت ذاتی میان شعب حقوقی و جزایی دادگاه‌های عمومی باشیم. به علاوه ماده ۵ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹ نیز موارد ضرورت مقرر در ماده ۴ قانون را احصاء کرده است و از جمله دعاوی حقوقی ناشی از جرم، دعاوی جزایی مرتبط با دعاوی خانوادگی را قید و سپس سایر موارد را نیز به تشخیص رئیس قوه قضائیه و با مقامات مادی از طرف ایشان، واگذار کرده است.

تردیدی نیست که قطع نظر از مباحث مربوط به صلاحیت ذاتی میان شعب حقوقی و جزایی دادگاه‌های عمومی و عده آن، این دادگاه‌ها در صورت تعدد شعب، به دادگاه عمومی حقوقی و عمومی جزایی تقسیم شده و واقعیتهای خارجی دارند و بر همین اساس و در غیر موارد ضرورت، اصولاً به موارد تحت صلاحیت خود بر حسب عنوان رسیدگی خواهند کرد. در نتیجه دادگاه‌های عمومی حقوقی صلاحیت دارند تا به مسئولیت مدنی قراردادی و قهری رسیدگی کرده و دادگاه‌های عمومی جزایی نیز

در مورد جرمه است. فوراً کیفری رسیدگی کنند و اصولاً در مورد حسرت سیم از جرمه نیز که فی الواقع ماهیت صمیم کیفری را دارد. در صورتی صلاحیت رسیدگی جرمه است که به سیمه جزایی رجوع کرد. فی‌المثل در مورد حسرت سیم کیفری و حسرت ناشی از جرمه جرمه است. مثلاً در ماده ۵ آیین‌نامه به عنوان دعوی حقوقی سیم از جرمه و از موارد ضرورت مقید در ماده ۴ قانون دادگستری، یعنی شده است چنانچه رسیدگی به آن به سیمه کیفری رجوع شود. مرجع کیفری حق رسیدگی به آن سیمه تقسیم به این سیمه از دعوی را نیز به جرمه کرد. از اصول صلاحیت آن مرجع خارج شده و سیمه خصوصی می‌باشد و به موجب پاراگراف اول ماده ۴ آیین‌نامه رسیدگی به کیفری از در دادگاه عمومی جرمی و بر حقوقی مرتبط با آن در دادگاه عمومی حقوقی مطرح سرد.

**گفتار دوم: صلاحیت دادگاه جزایی**

در این بخش قضایی که در گفتار اول ماده به نظر می‌رسد صلاحیت دادگاه جزایی را نیز می‌توان استخراج کرد. از حيث سیمه نفس، سیمه آخرین دادگاه‌های کیفری به قانون سیمه دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ مصوب سال ۱۳۶۸ برمی‌گردد. مقابله قانون به سیمه دادگاه‌های کیفری به در سیمه ۱ و ۲ تقسیم شده و دادگاه‌های کیفری یک مقابله ماده ۱۰ آن به جرمه خصوصی مذکور در آن مقرر رسیدگی کرده و سایر جرمه به غیر از موارد احصایی مبرر نیز وفق ماده ۸ قانون یاد شده. در صلاحیت دادگاه‌های کیفری ۲ قرار می‌گرفت. البته به موجب ماده ۱۶ همان قانون در موردی که دادگاه به ضرر و زیان ناشی از جرم رسیدگی می‌کند، تضام حاصلی برای زیان وارده وجود ندارد و حکم صادره مشمول مقررات حاکم بر همان دادگاه است. در نتیجه در مواردی که مسئولیت مدنی به نسبت از ارتکاب جرم مطرح می‌شود همان دادگاه کیفری که به جرم مربوطه رسیدگی می‌کرده، نسبتاً به ضرر و زیان ناشی از جرم ارتکابی و مسئولیتی مدنی اتخاذ تصمیم می‌کند.

تبصره ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ مصوب ۱۳۸۱/۳/۳۱ (ازمایشی) متضمن حکم ویژه‌ای بود و آن اینکه هرگاه دعوی جزایی منتهی به صدور حکم برائت منتهی یا قرار موقوفی تعقیب شود دادگاه کیفری نمی‌تواند دعوی حقوقی را نادیده گرفته و از حوزه صلاحیت خود، خارج بداند بلکه مکلف است چنانچه دعوی حقوقی مطرح شده باشد نسبت به آن رسیدگی و رأی دهد. این مطلب در مواد ۹ الی ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۰ و متعاقباً در ماده ۹ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵ پیش‌بینی شد و هم‌اکنون در دادگاه‌های نظامی ۱ و ۲ مجری است اما مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه‌های عمومی و انقلاب، در مادتهای ۱۱ و ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ آمده و مطالبه آن را مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی دانسته است. متعاقباً به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۴۹ مورخ ۱۳۷۹/۷/۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، دادگاه‌های عمومی و انقلاب مکلف شدند و نو در صورت صدور حکم برائت متهم، به دادخواست شاکی خصوصی در باب ضرر و زیان ناشی از جرم رسیدگی کنند.

نتیجه اینکه دادگاه‌های کیفری در زمان حکومت قانون سال ۱۳۶۸ به بعد صلاحیت داشتند تا به مسئولیت‌های کیفری و همچنین مسئولیت‌های مدنی ناشی از عمل مجرمانه رسیدگی کنند. لیکن عمده صلاحیت دادگاه‌های کیفری در خصوص مسئولیت‌های مدنی ناظر بر ضمانات قهری بود که وصف مجرمانه داشته و امکان رسیدگی را به مرجع مزبور می‌داد. ولی مسئولیت مدنی قراردادی به نظر اصولاً از حوزه صلاحیت دادگاه‌های کیفری خارج بود چرا که تعهدات ناشی از قرارداد و مسئولیت‌های برخاسته از تعهدات قراردادی اصولاً نمی‌توانند وصف مجرمانه یافته و مسبوق به سوبیت گردند؛ مگر اینکه قرارداد وسیله‌ای جهت ارتکاب جرم و صرفاً به منظور بردن مال طرف دیگر منعقد شده باشد؛ به همین جهت دادگاه‌های کیفری علی‌الاصول نه تنها به لحاظ کیفری نبودن امر بلکه به جهت حقوقی بودن قراردادها و مسئولیت‌های ناشی از آن، نمی‌توانستند صلاحیت رسیدگی یابند. به همین لحاظ رسیدگی به مسئولیت‌های مدنی ناشی از قرارداد در حیطه صلاحیت دادگاه‌های حقوقی قرار می‌گرفت. همین امر با شرحی که داده شد در دادگاه‌های عمومی بعد از سال ۱۳۷۳ جریان داشت، البته در این وضعیت دادگاه‌های عمومی دیگر مسمی به عناوین حقوقی و کیفری نبود بلکه حسب نوع و موضوع پرونده به پرونده‌های کیفری و حقوقی رسیدگی می‌کردند. اخیراً نیز به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب

**برخی از جرایم استثنایی هستند که منشاء قراردادی دارند و اگرچه قراردادی هستند لاجرم با طرح شکایت کیفری، دعوی حقوقی آن نیز به تبع امر کیفری در دادگاه‌های عمومی کیفری مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت همچنان که این امر در مراجع کیفری سابق نیز جریان داشت**

۱۳۸۱/۷/۲۸، و موادی که در گفتار اول بدان اشاره گردید از جمله ماده ۴ قانون اصلاحی یاد شده، شعب دادگاه‌های عمومی به دادگاه‌های عمومی حقوقی و کیفری تقسیم که حسب مورد می‌باید به مسئولیت‌های مدنی ناشی از قرارداد و خارج از قرارداد رسیدگی کند. نکته‌ای که باید در پایان بدان توجه داد آن است که برخی از جرایم استثنایی هستند که منشاء قراردادی دارند و اگرچه قراردادی هستند لاجرم با طرح شکایت کیفری، دعوی حقوقی آن نیز به تبع امر کیفری در دادگاه‌های عمومی کیفری مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت همچنان که این امر در مراجع کیفری سابق نیز جریان داشت؛ فی‌المثل همان طور که می‌دانیم ودیعه از جمله عقود معین است که به موجب آن شخصی مال خود را به دیگری می‌سپارد تا آن را مجاناً نگهداری کند (ماده ۷۰۶ قانون مدنی). گیرنده مال را اصطلاحاً مستودع یا امین گویند. نتیجه آنکه مال مزبور به طور امانی نزد امین باقی می‌ماند تا در زمان مقتضی (حسب مطالبه) به مالک (مودع) مسترد گردد. چنانچه مستودع یا امین از رد مال امتناع ورزد یا در مال مزبور تعدی و تفریط کند، ضامن تلقی و احکام امین بر او مترتب نخواهد شد (مادتهای ۶۱۴ و ۶۱۶ قانون مدنی). در عقد عاریه و نیز سایر عقود که مقنن یا قرارداد طرفین بر آن عنوان امانی نهاده، همین ترتیب رعایت می‌شود (ماده ۶۳۱ قانون مدنی). در موارد فوق اگرچه تعهد و مسئولیت امین منشاء

عقدی دارد ولی تخلف امین از شرایط عقد و زوال عنوان امانت به نحوی که با سبق سوءنیت توأم باشد، وصف کیفری یافته و تحت عنوان خیانت در امانت قابل تعقیب خواهد بود. ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵/۳/۲۲ مقرر می‌دارد که: «هرگاه اموال منقول و غیرمنقول یا نوشته‌هایی از قبیل سفته و چک و قبض نظایر آن به عنوان اجاره یا امانت یا رهن یا برای وکالت یا هر کار با اجرت یا بی‌اجرت به کسی داده شده و بنابراین بوده است که اشیاء مذکور مسترد شود یا به مصرف معینی برسد و شخصی که آن اشیاء نزد او بوده آنها را به ضرر مالکین یا متصرفین آنها استعمال یا تصاحب یا تلف یا مفقود کند به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.»

مثال‌هایی که در مقرر فوق آمده تقریباً عمده آنها مانند اجاره، امانت و رهن منشاء عقدی دارد و مسئولیت ناشی از تخلف از تعهد قراردادی نیز با وجود سوءنیت گیرنده مال در ارتکاب یکی از عناصر مادی جرم مانند تصاحب و تلف و استعمال و مفقود کردن آن، جنبه کیفری و جزایی پیدا می‌کند. به همین جهت صلاحیت رسیدگی به چنین عمل مجرمانه‌ای بر عهده محاکم عمومی جزایی قرار گرفته و رسیدگی به زیان ناشی از آن نیز بر عهده همین مرجع قرار می‌گیرد مگر آنکه شاکی خصوصی بخواهد مسئولیت مدنی قراردادی را در دادگاه عمومی حقوقی مطرح سازد.

### رأی وحدت رویه‌ای که نسبت به قوانین سابق و منسوخه صادر گردیده را نمی‌توان برای قوانین جدیدالتصویب که احکام خاص خویش را دارد، استفاده کرد. مگر در مورد اموال غیرمنقول متعلق به شرکت‌ها.

#### مبحث دوم: تفاوت از حیث صلاحیت محلی (نسبی) دادگاه‌ها

تفاوت دیگری که ملحوظ نظر قرار می‌گیرد، صلاحیت محلی دادگاه‌هاست. بدین ترتیب که حسب اینکه مسئولیت فاعل ورود زیان جنبه قراردادی داشته یا قهری، این امر تغییر محل دادگاه صلاحیتدار را موجب خواهد شد.

#### گفتار اول: صلاحیت دادگاه محل اقامتگاه خواننده

صلاحیت دادگاه محل اقامتگاه خواننده، صلاحیتی اصولی و عمومی بوده که عمدتاً در اکثریت دعاوی مطروحه، به کار گرفته می‌شود. فی‌الواقع علی‌الاصول مطالبه هر نوع مال منقول یا حقوق ناشی از آن و یا هر نوع مالی که در حکم منقول باشد و همچنین بخشی از حقوق مربوط به اموال غیرمنقول می‌باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده طرح گردد. لهذا هرگاه در صلاحیت دادگاه محل اقامتگاه خواننده یا دادگاه واقع در محل دیگر تردید شود، به اصل مراجعه و دادگاه محل اقامتگاه خواننده را باید صالح شناخت. ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ نیز با لحاظ سبب عبارات مندرج در آن و همچنین احصای موارد استثنایی در مواد بعدی قانون یاد شده، متضمن همین معنی است. به ویژه آنکه رأی وحدت رویه شماره ۱۳ مورخ ۱۳۶۳/۹/۵ هیأت عمومی دیوانعالی کشور نیز بر این تفسیر مهر تأیید زده است.<sup>۱</sup>

صلاحیت اصولی دادگاه محل اقامت خواننده در

خصوص دیون و مطالبات نقدی، توجه و دقت خاصی را می‌طلبد. زیرا هرگاه علی‌الاصول به نفس دین و مطالبات نقدی قطع نظر از منشاء آن توجه کنیم، به لحاظ مواد ۱۲ و بعد آیین دادرسی مدنی جدید، اصولاً مضایبه طلب را باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده (مدیون) طرح کرد. ولی اگر بخواهیم منشاء طلب و دین مورد مطالبه را در نظر بگیریم، آن وقت باید قائل به تمکین صلاحیت محلی شده و این موضوع اخیر همان چیزی است که هیأت عمومی دیوانعالی کشور حسب تفسیر ماده ۲۰ قانون مدنی و طبق رأی وحدت رویه شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵ به دست داد: بدین ترتیب که هیأت عمومی دیوانعالی کشور به موجب رأی وحدت رویه فوق، در مقام تفسیر ماده ۲۰ قانون مدنی و مواد ۲۱ به بعد آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ برآمد و اشعار داشت که با لحاظ امثله مندرج در ماده ۲۰ قانون مدنی که دیون واحد منشاء عقدی ز قبیل قرض، ثمن بیع و مال‌الاجاره عین مستاجر را از حیث صلاحیت محاکم در حکم مال منقول دانسته، کلیه دیونی که منشاء عقدی ندارند مانند خسارات وارده به مال غیرمنقول که در اثر ضمان قهری محقق می‌گردند، از حیث صلاحیت محاکم در حکم مال غیرمنقول تلقی و قابل طرح در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول هستند. برخی از حقوقدانان در تفسیر رأی وحدت رویه فوق و در مخالفت با آن نوشته‌اند که: «مقصود قانونگذار از حقوق راجعه به غیرمنقول حقوق عینی اعم از اصلی و تبعی بوده و خسارات وارده به عین غیرمنقول که نوعی دین محسوب می‌شود از شمول ماده ۲۳ آیین دادرسی مدنی خارج می‌باشد و در نتیجه رأی شعب ۳ و ۲۱ دیوانعالی کشور با اصول و ضوابط سازگارتر است لیکن هیأت عمومی به لحاظ سهولت رسیدگی به دلایل و یارعات مصالح دیگر، نظر خلاف را برگزیده است.»<sup>۲</sup> چنانچه بخواهیم صلاحیت محلی دادگاه را در مورد مطالبه هر نوع دینی به طور مطلق تعیین کنیم خواه دین مزبور منشاء عقدی داشته و یا غیرعقدی، دادخواست می‌باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده تقدیم گردد. و در این صورت رای هیأت عمومی بالا اجرا خواهد ماند. بنابراین از یک طرف می‌توان گفت به لحاظ اینکه آرای وحدت رویه حسب ماده ۲۷۰ آیین دادرسی کیفری جدید مصوب سال ۱۳۷۸ در حکم قانون تلقی و از تاریخ صدور برای کلیه محاکم و شعب دیوانعالی کشور لازم‌الاجتناب می‌باشند لهذا توجه به رأی صادره و لزوم اجرای آن ایجاب می‌کند در مواردی که خسارات ناشی از مسئولیت مدنی قهری (غیرقراردادی) مربوط به مال غیرمنقول مطرح و مورد مطالبه است، دادخواست مربوطه در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول طرح و اقامه شود و در مواردی که وجه نقد از نوع وجوه قراردادی مانند دین ناشی از قرض، ثمن بیع و یا مال‌الاجاره مورد نظر قرار می‌گیرد، دادگاه محل اقامتگاه خواننده ملاک عمل باشد.

لیکن به نظر می‌رسد استدلال دیگری را نیز می‌توان مدنظر قرار داد و آن اینکه اساساً با توجه به وضع قانون جدید آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۹/۲۱، دیگر نباید رأی وحدت رویه شماره ۱۳ مورخ ۱۳۶۳/۹/۵ را اجرا کرد زیرا رأی وحدت رویه ناظر بر ماده ۲۱ و ۲۳ آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ می‌باشد که هم‌اکنون منسوخه است و به تبع آن رأی وحدت رویه نیز فاقد موضوع قانونی می‌گردد. در نتیجه رأی وحدت رویه‌ای که نسبت

به قوانین سابق و منسوخه صادر گردیده را نمی‌توان برای قوانین جدیدالتصویب که احکام خاص خویش را دارد، استفاده کرد. مگر در مورد اموال غیرمنقول متعلق به شرکت‌ها که تقریباً با همان مذلول و مفاد سابق در ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی جدید پیش‌بینی گردید و به نظر رأی وحدت رویه اخیرالذکر نسبت به ماده ۲۲ قانون جدید نیز مجری است.<sup>۳</sup> به ویژه آنکه اگرچه اعتبار رأی وحدت رویه شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵ نسبت به ماده ۲۰ قانون مدنی به قوت خود باقی است ولی حکومت آن بر قوانین جدید محل تردید می‌باشد. به همین لحاظ و با توجه به اینکه ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی جدید مصوب سال ۱۳۷۹ دایره دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول را با امثله مذکور در آن، روشن کرده و این دعاوی اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن از قبیل حق ارتفاق و حق انتفاع می‌باشد و مصادیق مذکور در آن به کیفیتی است که خسارات وارده به ملک غیرمنقول را که منشاء عقدی ندارد، شامل نمی‌شود لهذا موضوع از شمول رأی وحدت رویه شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵ خارج بوده و واجد حکم خاص جدیدی است.

در فرض اخیر، دعوی مطالبه خسارات وارده به ملک غیرمنقول که از مسئولیت مدنی قهری نشأت می‌گیرد، حسب اطلاق و حکم اصولی ماده ۱۱ آیین دادرسی مدنی جدید و عموم ماده ۲۰ قانون مدنی که با عبارت (کلیه دیون) تشریح گردیده، می‌باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده اقامه شود و طرح آن در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول و جهات قانونی ندارد. بنابراین به نظر، استدلال اخیر از قوت بیشتری برخوردار بوده و با اصول حقوقی و منطوق قانون سازگارتر است.

گفتار دوم: صلاحیت دادگاه محل انعقاد عقد و اجرای تعهد آنچه در این گفتار به موضوع بحث مربوط می‌گردد، خسارات حاصله از مسئولیت مدنی قراردادی است. در این خصوص باید توجه داشت که تعهدات قراردادی در مواردی ایجاد مسئولیت مدنی می‌کنند که مورد نقض و تخلف قرار گیرند. در نتیجه هرگاه یکی از تعهدات قراردادی، مورد اجرا قرار نگیرد و یا در اجرای آن تأخیر شود، موجبات ضمان و مسئولیت مدنی قراردادی فراهم خواهد شد. در این صورت است که دادگاه صلاحیتدار به منظور مراجعه و مطالبه خسارات ناشی از این نقض قراردادی باید تعیین گردد.

در این مورد، دو مرجع قضائی به کیفیتی خاص مورد توجه قرار می‌گیرند؛ اولین موضوع، خسارات ناشی از تخلفات از ایفای تعهد قراردادی است که موضوعاً به اموال غیرمنقول مرتبط می‌گردد مانند دعاوی اعلام وقوع معامله و اعلام مالکیت نسبت به یک مال غیرمنقول یا الزام به تنظیم سند رسمی انتقال که سبب هر یک از این دو دعوی را یکی از عقود معین یا نامعین تملیکی تشکیل می‌دهد.<sup>۴</sup> در چنین مواردی چون دعاوی مطروحه منشاء قراردادی داشته و ناظر بر دعوی مالکیت بر مال غیرمنقول است، لهذا بر اساس ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی جدید مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ می‌باید دعوی مزبور در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول طرح گردد قطع نظر از اینکه اقامتگاه خواننده یا محل انعقاد عقد در جای دیگری باشد. حال اگر در قرارداد فیما بین به منظور تخلف از انجام تعهد مزبور مثلاً حاضر نشدن در محضر اسناد رسمی و امتناع از تنظیم

سند رسمی انتقال، خسارت قراردادی (ماده ۲۳۰ قانون مدنی) پیش‌بینی شده باشد، از آنجا که خسارات مزبور از آثار تحقق مسئولیت مدنی قراردادی است لهذا مضایقه این خسارات نیز به تبع دعوی اصلی در همان دادگاه محل وقوع مال غیر منقول طرح خواهد شد.

دومین مورد، خسارت ناشی از نقض قراردادهایی است که موضوع آن را اموال منقول تشکیل می‌دهد.

در این خصوص ماده ۱۳ آیین دادرسی مدنی جدید حاکمیت دارد. این مقرر می‌گردد: «در دعوی بازرگانی و دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد می‌بایست در آنجا انجام شود.»

بدیهی است عبارت مندرج در ماده ۱۳ آیین دادرسی مدنی جدید که می‌گوید: «... از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد...» به دعوی راجع به اموال منقول ارتباط پیدا می‌کند و دعوی بازرگانی را شامل نمی‌شود زیرا دعوی بازرگانی بعضاً منشاء قراردادی دارند و بعضاً نیز فاقد منشاء قراردادی هستند. بی‌تردید بسیاری از مصادیق مندرج در مواد ۲، ۳ و ۵ قانون تجارت که معاملات تجارتهای را احصا کرده، همگی واجد منشاء قراردادی هستند و دعوی مربوط به آن نیز بازرگانی محسوب خواهند شد. از طرف دیگر برخی از دعوی بازرگانی هستند که منشاء عقدی و قراردادی ندارند ولی بازرگانی محسوب می‌گردند. از جمله اگرچه به حکایت بند ۸ ماده ۲ قانون تجارت، معاملات برواتی، تجارتهای هستند ولی با توجه به اینکه ظهرونیستی آن به منظور پرداخت خسارت ناشی از ضمان قهری، فاقد منبای قراردادی است، لهذا دعوی مربوط به آن بازرگانی است ولی منشاء عقدی ندارد و منظور از معاملات برواتی همان عملیات برواتی است. یا در ماده ۲ قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب سال ۱۳۴۷ آمده که شرکت سهامی شرکت بازرگانی محسوب می‌شود و نیز اینکه موضوع عملیات آن امروز بازرگانی نباشد. در اینجا نیز مثلاً هرگاه موضوع آن امور خیریه باشد، دعوی مربوط به آن که تحت لوای شرکت طرح می‌شود، دعوی بازرگانی است هر چند که موضوع آن جنبه بازرگانی ندارد.

مادتین ۵۴ و ۳۱۴ قانون تجارت نیز حائز اهمیت است. زیرا پذیرد ظهرونیستی و خرید اوراق قرضه و یا صدور چک را عمل تجارتهای برنمی‌شمارد. البته آنچه باقی می‌ماند، دعوی مربوط به اموال منقولی است که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد. حال اگر در ایفای تعهدات قراردادی ناظر بر اموال منقول، قصور شود و به همین منظور نیز خسارت قراردادی تعیین و یا طبق نظر کارشناس، خسارات ناشی از نقض تعهد قراردادی، برآورد و مورد مطالبه باشند، در این صورت دادگاه صلاحیتدار، دادگاه محل انعقاد عقد یا قرارداد و یا دادگاه محل اجرای تعهد خواهد بود. لهذا خواهان اختیار دارد یا به دادگاه محل وقوع عقد مراجعه و خسارات ناشی از مسئولیت مدنی قراردادی را مطالبه کند و یا به دادگاه محل اجرای تعهد.

البته مفاد ماده ۱۳ قانون جدید آیین دادرسی مدنی سابقاً در ماده ۲۲ آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ پیش‌بینی شده بود و متعاقب آن نیز حسب صدور آرای متفاوت در خصوص ماده ۲۲ و احتمالاً نفی قاعده مقرر در ماده ۲۱ و وجود حاکمیت ماده ۲۲، رأی وحدت رویه شماره ۹ مورخ ۲۸/۳/۱۳۵۹ از هیأت عمومی دیوانعالی کشور

بدین شرح اصدار گردید: «حکم مقرر در ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی راجع به مراجعه خواهان به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد و یا محل انجام تعهد، قاعده عمومی صلاحیت نسبی دادگاه محل اقامت خواننده را که در ماده ۲۱ قانون پیش‌بینی شده نفی نکرده بلکه از نظر ایجاد تسهیل در رسیدگی به دعوی بازرگانی و هر دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد انتخاب بین سه دادگاه را در اختیار خواهان گذاشته است...»

تفسیر قانون مزبور و ایجاد رویه واحد در این خصوص که به موجب رأی وحدت رویه شماره ۹ مورخ ۲۸/۳/۱۳۵۹ حاصل شده، اگرچه ناظر بر ماده ۲۲ آیین دادرسی مدنی سابق بوده، ولی همان استدلال و استنباط مندرج در رأی وحدت رویه را می‌توان در خصوص ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی جدید به کار برد. زیرا در ماده ۱۳ قانون یاد شده، مقنن از کلمه «می‌تواند» برای خواهان استفاده کرده و سیاق عبارات متن آن حکایت از آن دارد که امتیاز مقرر در ماده ۱۳، امتیاز فوق‌العاده‌ای را علاوه بر دادگاه محل اقامتگاه خواننده (ماده ۱۱)، برای چنین خواهانی در نظر گرفته است؛ بدین ترتیب که در دعوی بازرگانی و دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد، دادگاههای محلی سه محل، صلاحیت نسبی (محلی) خواهند داشت تا به این گونه دعوی رسیدگی کنند و خواهان مختار است که به هر یک از دادگاههای مزبور مراجعه و دعوی خود را مطرح سازد؛ دادگاه محل اقامتگاه خواننده، دادگاه محل وقوع عقد یا دادگاه محل اجرای تعهد.

این نحوه تفسیر را نباید مغایر با تفسیری که قبلاً از رأی وحدت رویه شماره ۳۱ مورخ ۹/۵/۱۳۶۳ به دست داده‌ایم، انگاشت. زیرا استدلال مندرج در رأی وحدت رویه اخیر سابقاً نیز با حقیقت و مفاد ماده ۲۳ آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ و حتی ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی جدید مطابقت و هماهنگی نداشت تا بتوان از تفسیر و تعبیر هیأت عمومی دیوانعالی کشور در خصوص ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی جدید نیز استفاده کرد.

**پی‌نوشت:**

- ۱- عنبریا یزدانیان، قلمرو و مسئولیت مدنی، انتشارات آریان، سال ۱۳۷۹، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.
- ۲- نظریه مشورتی اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه به شماره ۷۸۴۱ - مورخ ۱۸/۲/۱۳۸۱: «۱- هر چند مطابق ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی اصل بر صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده دعوی است ولی قانونگذار طبق ماده ۱۲ همین قانون در مواردی که موضوع دعوی، مربوط به دعوی مالکیت، مزاحمت، از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجعه به غیر منقول است بر اصل مذکور استثناء قائل شده و دعوی نوع اخیر را در صلاحیت دادگاهی دانسته است که غیر منقول در حوزه آن واقع است و لذا دعوی مورد بحث در صلاحیت دادگاه محلی است که غیر منقول در حوزه آن است هر چند این دعوی ناشی از عقد و قرارداد باشد. ۲- در مورد دعوی ناشی از غیر منقول از قبیل مضایقه اجاره‌بها و مضایقه اجرت‌المثل و غیره همان‌طور که رأی شماره ۳۱ - ۹۵/۳/۱۳۶۳ هیأت عمومی دیوانعالی کشور نیز بیان داشته است با توجه به تعاریفی که در مواد ۱۲ و ۲۲ قانون مدنی از اموال منقول و غیر منقول به عمل آمده چنین استنباط می‌شود

که قانونگذار بین دعوی مطالبه وجوه مربوط به غیر منقول ناشی از عقود و قرارداد و دعوی مطالبه وجوه مربوط به غیر منقول و نیز اجرت‌المثل آن در غیر مورد عقد و قرارداد تفاوت قائل شده است در حالی که دعوی نوع اول را که بیشتر حالت دین بر ذمه خواننده دارد و میزان و مقدار آن معلوم است در زمره دعوی منقول و در صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده قرارداد و دعوی نوع دوم مانند اجرت‌المثل که مقدار آن معلوم نبوده و نیاز به کارشناسی و معاینه محل دارد در زمره اموال غیر منقول و در صلاحیت دادگاهی می‌داند که غیر منقول در حوزه آن است و لذا مضایقه اجور معوقه و خسارت تأخیر تأدیه ناشی از آن در صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده، و دعوی الزام به تنظیم سند رسمی غیر منقول، خلع ید و مضایقه اجرت‌المثل در صلاحیت دادگاه محل وقوع منک است. به نقل از روزنامه رسمی کشور به شماره ۱۶۶۷۵ مورخ ۱۱/۳/۱۳۸۱ ص ۳.

۳- جهت ملاحظه نظر مخالف رأی وحدت رویه عنوان شده، مراجعه شود به مقاله بررسی و نقد رأی وحدت رویه ۳۱ - ۹۵/۳/۱۳۶۳ ردیف ۱۹ نوشته استاد محترم آقای دکتر امیر حسین آبادی محله کانون وکلا شماره ۱۲ دوره جدید، ص ۱۴۷ به بعد.

۴- رأی وحدت رویه شماره ۶۴۳ مورخ ۱۶/۹/۱۳۷۸ هیأت عمومی دیوانعالی کشور: «با مورد لحاظ قرار دادن این امر که اصولاً بر طبق ماده ۹۵۵ قانون آیین دادرسی

**در دعوی بازرگانی و دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد، دادگاههای محلی سه محل، صلاحیت نسبی (محلی) خواهند داشت تا به این گونه دعوی رسیدگی کنند.**

مدنی و بند ۲ ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دیوانعالی کشور در اظهار نظر در مورد صلاحیت محلی وارد نمی‌شود، چون به موجب ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی به دعوی راجعه به غیر منقول اعم از دعوی مالکیت و سایر حقوق راجعه به آن در دادگاهی به عمل خواهد آمد که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است. اگرچه مدعی و مدعی علیه مقیم آن حوزه نباشند و ماده ۳۶ قانون مزبور که صرفاً ناظر است به دعوی مربوط به اصل شرکت و دعوی بین شرکت و شرکا و اختلافات حاصله بین شرکا و... شامل دعوی مربوط به غیر منقول موضوع ماده ۲۳ قانون مازاد ذکر نمی‌شود و طبعاً رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیر منقول خواهد بود. لذا به نظر اکثریت هیأت عمومی دیوانعالی کشور رأی شعبه ۲۴ دیوانعالی کشور که رسیدگی به دعوی مال غیر منقول مربوط به شرکت را در صلاحیت دادگاه محل وقوع غیر منقول دانسته و حکم دادگاه عمومی را در این زمینه تأیید کرده، صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۸ برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها لازماً الیائمه است.»

۵- فریدون نهرینی، مقاله ادله استثنایی در اثبات و احراز مالکیت، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱۴، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، بهار، تابستان ۱۳۸۴، ص ۳۴۸.